

جنگ چین

نوشته های ولادیمیر ایلیچ لنین

1 دسامبر سال 1900



همه کارگران آگاه وظیفه دارند با تمام قدرتشان با آنانی که نفرت ملی را تحریک می کنند و مردم را از تشخیص دشمنان واقعی باز می دارند به مبارزه برخیزند.

روسیه جنگ علیه چین را آغاز کرد¹: با بسیج چندین منطقه نظامی، هزینه صدها میلیون روبرل ده ها هزار سرباز را به چین فرستادند، پس از چندین نبرد، کسب چندین پیروزی که در واقع پیروزی‌هایی بودند کمتر در رویارویی با ارتش منظم رسمی دشمن بدست آمد و بیشتر علیه شورشیان و غالباً علیه مردم بی سلاحی صورت گرفت که یا در رودخانه غرق کردند و یا قتل عام کردند، و از کشتار زن و بچه نیز امتناع نکردند. در اینجا ما از غارت کاخ‌ها، خانه‌ها و فروشگاه‌ها حرف نمی‌زنیم.

و دولت روسیه با روزنامه‌های وابسته اش پیروزی و دلآوری‌های سپاهیان ارزشمندش را جشن گرفت و از سرکوب بربریت چینی بدست تمدن اروپائی و پیروزی‌های جدید « مأموریت تمدن ساز » روسیه در شرق دور تجلیل به عمل آورد.

ولی آنچه را که در این هم‌نوائی سرور و شادی نمی‌شنویم، صدای کارگران آگاه، نمایندگان پیشگام میلیون‌ها انسانی ست که توده‌های زحمتکش را تشکیل می‌دهند. با وجود این روی دوش توده مردم زحمتکش است که وزن این اردوهای نوین پیروزمند سنگینی می‌کند، از بطن همین توده‌های زحمتکش است که کارگران را به خدمت می‌گیرند تا به آنسوی جهان بفرستند. و از همین توده‌های مردم است که به منظور تأمین میلیون‌های ضروری به شکل فوق العاده ای مالیات می‌گیرند. بر این اساس سعی کنیم این مسائل را کمی روشنتر کنیم: سوسیالیستها چگونه باید این جنگ را درک کنند؟ این جنگ به نفع چه کسانی ست؟ مفهوم واقعی سیاستی که از سوی دولت روسیه پی‌گیری می‌شود کدام است؟

¹ در پایان قرن نوزدهم، نفوذ قدرتهای بزرگ در چین شدت گرفت و به قطعه قطعه کردن کشور به مناطق نفوذی انجامید. این ستم خارجی موجب تحریک جنبش خصمانه خشونتباری شد، یعنی جنبشی با خصوصیت ملی و با پشتیبانی مردمی به نام شورش بوکسورها در سال 1900 آغاز شد. قدرتهای امپریالیستی در چین مستقر شدند، از جمله روسیه تزاری، و نیروی تنبیه کننده مشترکی را راه اندازی و گسیل کردند، پکن را دوباره به تصرف خود درآوردند و شورش را نیز به شکل وحشیانه ای سرکوب کردند.



مترجم : تجمع دهقانان روسی در بازار مسکو، در سال 1900 دهقانان روسی در شرایط سختی زندگی می کنند.

دولت ما اطمینان می دهد که علیه چین نمی جنگد و فقط شورشگران را سرکوب می کند و بر این اساس به دولت قانونی چین یاری می رساند تا نظم را برقرار کند. جنگ اعلام نشده بود ولی این موضوع چیزی را در عمق رویداد تغییر نمی دهد، به این علت که جنگ عملاً به وقوع پیوست. چه عاملی موجب شد که چینی ها به اروپائی ها حمله کنند؟ شورش بدست انگلیسیها، فرانسویها، آلمانیها، روسها، ژاپنیها و دیگران به شدت سرکوب شد. طرفداران جنگ می گویند [علت این حملات] «خشونت نژاد زرد علیه نژاد سفید»، و از « نفرت چینی ها علیه فرهنگ و تمدن اروپائی» منشأ می گیرد. در واقع، چینی ها از اروپائی ها نفرت دارند، ولی از کدام اروپائی ها و به چه علتی؟

چینی ها به مردم اروپا نفرت نمی ورزند، چینی ها هرگز با آنان اختلافی نداشتند، بلکه علیه سرمایه داران اروپائی و دولتهای اروپائی که در خدمت آنان بودند واکنش نشان دادند. چگونه چینی ها می توانستند نسبت به این جماعتی که فقط با عشق به درآمد و منفعت مالی به چین آمده بودند و از تبلیغ تمدنشان برای گول زدن مردم، غارت و اعمال خشونت سوء استفاده کردند نفرت نداشته باشند؟ چگونه چینی ها می توانستند از آنانی که علیه کشورشان برای کسب حق فروش تریاک که مردم را معتاد و باطل می کرد و جنگ به پا کردند نفرت نداشته باشند (جنگ انگلستان و فرانسه علیه چین در

سال 1856). چگونه چینی ها می توانستند از آنانی که رباکارانه سیاست غارت را زیر پوشش تبلیغات مسیحی بر آنان تحمیل کردند نفرت نداشته باشند؟²

این سیاست غارتگرانه از مدتها پیش از سوی دولتهای بورژوازی اروپائی نسبت به چین اعمال می شد، ولی حالا دولت استبدادی روسیه نیز به سهم خود همین سیاست را پی گیری می کند. بر حسب سنت رایج این سیاست غارتگرانه را سیاست استعماری می نامیم. هر کشوری که به مرحله تولید صنعتی سرمایه داری در حال توسعه رسیده فوراً در پی مستعمره می گردد یعنی کشورهایی که رشد صنعتی ضعیفی داشته و رژیمهای کمابیش پدر سالارانه بر آنها حکومت می کنند و می تواند محصولات صنعتی خود را در آنجا بفروش رسانده و منافع سرشاری را از آن خود کند.³ و برای ثروت اندوزی یک مشت سرمایه دار، دولت بورژوا آتش جنگهای پایان ناپذیری را شعله ور کرد، هنگ های نظامی متعددی را در کشورهای جنوبی با آب و هوای نامساعد به کشتن دادند، میلیونها پولی که از مردم گرفته بودند تلف کردند، مردمان بی شماری را که از روی ناامیدی دست به شورش زده بودند سرکوب کردند و یا اینکه در اثر قحطی و گرسنگی از بین رفتند.

شورش بومیان هند علیه انگلستان را به یاد آورید⁴ و قحطی در هند یا جنگ کنونی انگلیسی ها علیه بوئرها⁵.

و حالا می بینیم که چنگالهای حریص سرمایه داران اروپائی به سوی چین چنگ می اندازد. بین آنان، یکی از نخستین دولتها، دولت روسیه است که امروز می کوشد تا بی اعتنائی خود را [با پنهان کردن طمعکاری] نشان دهد. به نام همین « بی اعتنائی » [به ثروت اندوزی] پورت آرتور⁶ را از چین ربود و تحت محافظت ارتش روسیه برای ساخت راه آهن به منچوری اقدام کرد. یکی پس از دیگری، دولتهای اروپائی با پشتکار بسیار به غارت، ببخشید به اجاره کردن زمینهای چین پرداختند، و بی آنکه بگویند آمده اند تا چین را بین خودشان تقسیم کنند. و برای این که چیزها را با نام واقعی شان بنامیم، باید بگوئیم که دولتهای اروپائی (و روسیه یکی از نخستین هایشان) تقسیم چین را آغاز

² مترجم: برای اطلاعات بیشتر و گسترش موضوع مراجعه شود به کتاب « گزیده نوشته ها درباره استعمار » نوشته مارکس و انگلس، ترجمه حمید محوی: مقاله های «تجارت تریاک» نوشته مارکس صفحات 167 تا 172 و «معاهده انگلیس و چین» صفحه 173، و «جنگ تازه در چین» صفحات 182 تا 194. و به همین گونه «جنگ تریاک: تجاوز قدرتهای غربی به چین» نوشته کورین اوتی روسل. ترجمه حمید محوی. و «نفرت واقعی غرب از چین» نوشته آندره ویچک، ترجمه حمید محوی. و «ظهور مجدد چین به عنوان قدرت جهانی» نوشته جیمز پتراس. ترجمه حمید محوی.

³ پر رنگ کردن متن از مترجم است.

⁴ اشاره به شورش «سپائی ها» (سپائی به زبان هندی یعنی سپاهی) در سال 1857-1859 علیه سلطه بریتانیا
⁵ وقتی لنین در حال نوشتن این مقاله بود، از اکتبر 1899 بین انگلستان و دو جمهوری آفریقای جنوبی (du transvaal et de l'Orange) جنگی آغاز شده بود که طی آن دو جمهوری استقلال خودشان را در سال 1902 از دست دادند.

⁶ مترجم: Port-Arthur در چین لوشانکو Lüshunkou شهر بندری در چین، در گذشته در دوران حاکمیت روسیه 1905-1898 پورت آرتو نامیده شد. در دوران حاکمیت ژاپنی ها ریوجون Ryojun نامیده شد. در سال 1945 ورود خارجیان به این شهر ممنوع اعلام شد و به همین علت به نام «شهر ممنوعه» شهرت یافت.

کردند. ولی این کار را به شکل آشکار شروع نکردند بلکه مخفیانه و مانند سارقین دست به عمل زدند. ابتدا چین را خلع لباس کردند، همانگونه که جسد مرده ای را عریان می کنند و وقتی این به اصطلاح جسد از خودش واکنش نشان داد و مقاومت کرد، دسته جمعی مانند حیوانات وحشی به روی او حمله کردند، چندین روستا را تماماً به خاکستر نشانند، مردم بی سلاح، زنها و کودکان را به روخانهٔ امور انداختند، تیرباران کردند و یا با سرنیزه به قتل رساندند. و همهٔ این کارهای فوق العاده مسیحی را با سخنرانی علیه بربرهای چینی تزئین کردند، که [این بربرها] جسارت کرده و دست به روی اروپائی های متمدن بلند کرده اند. در مورد تصرف نیو چوانگ⁷ و ورود یگانهای روسی به سرزمین منچوری دولت استبدادی روسیه اعلام کرد که این فقط یک اقدام موقتی ست و در پیغامی برای قدرتهای حاضر در صحنه به تاریخ 12 اوت 1900 یادآور شد که این اقدامات « فقط به دلیل ضرورت واپس راندن شورشیان چینی انجام گرفته است.»، و «هیچ طرح منفعت جویانه ای را پی گیری نمی کند زیرا چنین روشهایی مطلقاً با سیاست دولت امپراتوری ناسازگار است.»

بیچاره دولت امپراتوری؟ این دولتی که به این اندازه مسیحی و فارغ از مال دنیا است، باید این همه توهین ناعادلانه را تحمل کند! دولت امپراتوری چند سال پیش با همان بی اعتنائی به مال دنیا پورت آرتور را تصرف کرد و حالا با همان بی اعتنائی به منافع مادی منچوری را تصاحب کرده، با همان روحیهٔ فارغ از طمع مال دنیا با گله ای از مقاطعه کاران، مهندسین و افسران به مناطق مرزی چین و روسیه هجوم آورده تا جایی که این مهاجمان موفق شدند با رفتارشان چینی هائی را که به فرمانبرداری شهرت خاصی دارند به شورش وادارند. در کار ساخت راه آهن چین، کارگران چینی روزانه 10 کوپک مزد دریافت می کنند، آیا این نشانی از بی اعتنائی روسیه به مال دنیا نیست؟

ولی چگونه می توانیم توضیح دهیم که دولت ما سیاست بی خردانه ای را در چین پی گیری می کند؟ این سیاست به نفع کیست؟ به نفع یک مشت سرمایه دار است که با چین تجارت می کنند، به نفع یک مشت صاحبان کارخانه که کالاهائی را به هدف فروش در بازار آسیائی تولید می کنند، و به نفع یک مشت کارفرما که حالا با دریافت سفارشات نظامی پول سرشاری بدست می آورند (برخی کارخانه هائی که تجهیزات جنگی می سازند، مهمات برای ارتش و مانند اینها،... تمام وقت کار می کنند و روزانه صدها کارگر جدید استخدام می کنند). این سیاست به کام مشتى اشراف است که جرگهٔ مقامات بلند پایهٔ مدنی و نظامی را تشکیل می دهند. آنان به این سیاست ماجراجویانه نیازمندند زیرا از این طریق می توانند امتیازاتی را نسیب خودشان کنند، ارتقاء رتبه بگیرند و در تحقق «حرکات دلاورانه» بدرخشند. و دولت ما بی هیچ تردیدی منافع همهٔ مردم را فدای این مشت سرمایه دار و اوباش بلند پایهٔ دولتی می کند. در این باره مانند امور

⁷ Niou-Tcouang

دیگر، دولت تزاری خودکامه به مثابه دولتی متشکل از کارمندان بی مسئولیت بنظر می رسد که جلوی سرمایه دارن بزرگ و اشراف زانو زده است.

منافع طبقه کارگر و عموم مردم زحمتکش روسیه از فتوحات دولت تزاری روسیه در چین کدام است؟ هزاران خانواده ویران شده که نان آورانشان به جنگ فرستاده شده اند، افزایش عظیم قروض و هزینه دولت، افزایش مالیات، تقویت قدرت سرمایه داران، استثمار کارگران، نابودی پر شتاب دهقانان، قحطی در سیبری، این است آنچه را که تا اینجا جنگ در چین به ارمغان آورده است.

همه نشریات و روزنامه ها و مجلات زیر کنترل هستند و بدون اجازه مقامات دولتی شهادت چاپ هیچ مطلبی را ندارند، و به همین علت ما اطلاعات مشخصی از هزینه ای که جنگ چین به مردم تحمیل کرده در اختیار نداریم ولی بی گمان صدها میلیون روبل خرج برداشته است. بر اساس برخی اطلاعات، دولت در یک نوبت فرمان غیر علنی برای 150 میلیون روبل را صادر کرده است، علاوه بر این، مخارج جاری برای جنگ هر سه یا چهار روز یک میلیون روبل را جذب می کند. و این مبالغ هنگفتی که بدست دولت به هرز می رود بی وقفه از بودجه هائی که به دهقانان گرسنه اختصاص دارد می کاهد، روی هر کوچک چانه می زند، و برای آموزش عمومی بودجه ندارد.

وزیر امور مالی ویت⁸ اعلام کرد که در 1 ژانویه 1900 صندوق دولت 250 میلیون روبل بوده و اکنون چیزی از این پول باقی نمانده و کل این مبلغ برای جنگ به مصرف رسیده است. دولت در پی گرفتن وام و افزایش مالیات بوده و از مخارج ضروری صرف نظر نموده و ساخت راه آهن را نیز متوقف کرده است. دولت تزاری در شرف ورشکستگی قرار گرفته و سیاست کشورگشایانه را در پیش گرفته است، سیاستی که نه فقط به منابع مالی عظیم نیازمند است بلکه ممکن است در جنگهای باز هم خطرناکتری درگیر شود. قدرتهای اروپائی که به چین حمله ور شده اند روی تقسیم غنیمت با هم اختلاف پیدا کرده اند و هیچکس نمی تواند بداند که این منازعات چگونه خاتمه خواهد یافت.

ولی سیاست دولت تزاری در چین نه تنها توهین به منافع مردم است بلکه می خواهد آگاهی سیاسی توده های مردم نیز را منحرف کند. دولتهائی که فقط روی نیروی سرنیزه اتکا می کنند و مجبورند دائماً شورشهای مردمی را سرکوب کنند از مدتها پیش به این حقیقت پی برده اند که هیچ چیزی نمی تواند از عهده نارضایتی عمومی برآید، در نتیجه باید آن را از دولت دور کرده به روی چیز دیگری منحرف کنند. بدین گونه است که نفرت از یهودیان را صیقل می دهند: روزنامه های مبتذل وحشیانه علیه یهودی ها موضع می گیرند گوئی کارگران یهودی همپای کارگران روسی فشار سرمایه و دولت پلیسی را تحمل نمی کنند. در حال حاضر، نشریات اردوئی علیه چینی ها براه انداخته اند و درباره بربریت نژاد زرد، نفرت آنان از تمدن، و مأموریت تمدن ساز روسیه سخن پراکنی می کنند، و با شور و هیجان از آتشبارهای سربازان روسی می نویسند. این روزنامه هائی

⁸ Witte

که جلوی دولت و کیسه سکه زانو زده اند، روزنامه نگارانشان خودشان را به آب و آتش می زنند تا نفرت مردم از چینی ها را تحریک کنند. ولی مردم چین هرگز به هیچ وجه به مردم روسیه ستم نکرده اند، مردم چین از همان دردهائی رنج می برند که مردم روسیه : دولت آسیائی مالیات سنگینی از دهقانان گرسنه می گیرد و با نیروهای نظامی هر تمایل آزادای خواهانه ای را سرکوب می کند. ستم سرمایه در امپراتوری چین نیز نفوذ کرده است.

طبقه کارگر روسی در حال بیرون آمدن از وضعیت کمرختی و ناآگاهی ست که در آن توده مردم به زندگی گیاهی ادامه می دهد. به همین علت همه کارگران آگاه وظیفه دارند با تمام قدرتشان با آنانی که نفرت ملی را تحریک می کنند و مردم را از تشخیص دشمنان واقعی باز می دارند به مبارزه برخیزند. سیاست دولت تزاری در چین سیاستی جنایتکارانه است که نه تنها فقر مردم را تشدید می کند بلکه آنان را منحرف کرده و بیش از پیش به فرمان خود وامی دارد. نه فقط دولت تزاری مردم را در وضعیت بردگی نگهداشته بلکه آنان را برای سرکوب ملت‌های دیگری که علیه بردگی خودشان به پا خاسته اند گسیل می کند (همان گونه که ارتش روسیه در سال 1847 انقلاب مجارستان را سرکوب کرد).

دولت تزاری نه فقط از سرمایه داران روسی در استثمار کارگران پشتیبانی می کند بلکه دستان آنان را به بند می کشد تا شهادت اتحاد و دفاع از خود را بدست نیاورند و سربازانش را نیز برای غارت ملت‌های دیگر به نفع مثنی پولدار و اشراف گسیل می کند.

برای از میان برداشتن بار جدیدی که جنگ روی دوش مردم زحمتکش تحمیل کرده یک راه بیشتر وجود ندارد : فراخواندن نمایندگان مردم که به قدرت خودکامه دولت پایان دهند و مجبورشان کنند که چیز دیگری بجز منافع مثنی اشراف و سرمایه دار را در نظر بگیرند.

آدرس رایانه ای متن اصلی :

<https://www.marxists.org/francais/lenin/works/1900/12/vil19001201.htm#Note1>

یادداشت مترجم :

متن حاضر را می توانیم به سادگی در ادامه کتاب «گزیده نوشته ها درباره استعمار» اثر مارکس و انگلس تلقی کنیم، و بطور کلی همه تحلیل‌هایی که من از سایت های

آلترناتیو در دوران معاصر خودمان بفارسی ترجمه کرده ام با روح همین نوشته ها سازگار بوده است.

در این مقاله لنین آنچه بیش از همه شگفتی ما را بر می انگیزد، تطابق و همسانی گفتمان، بازی زبانی و روشها و اهداف نظم سرمایه ست که در ائتلافهای امپریالیستی از قرن گذشته تا دوران معاصر خودمان می توانیم مشاهده کنیم. امروز نیز امپریالیستها، سرمایه داری جهانی [بخوانید «جامعه بین المللی»] به نام «حقوق بشر»، «دفاع از تمدن»، «مبارزه علیه تروریسم»، «تضمین صلح» نه تنها کشورهای را تحریم، تخریب و ملتها را به کشتار جمعی محکوم می کنند بلکه با تلاش برای حفظ انحصار «حرف آخر» یعنی حفظ انحصار سلاح های کشتار جمعی و هسته ای سایه ترس و وحشت را بر سر ملتهای بی دفاع را نهادینه کرده اند. کشورهای امپریالیستی مردم کشورهای خودشان را نیز با همین سلاح ها زیر کنترل خود گرفته اند ولی با دلیل و برهان های دیگری، دیروز با ترساندن مردم از «کمونیسم» و امروز با «تروریسم اسلامی»، «سیل پناهندگان» که امروز به شکل عادی در مدیترانه غرق می کنند ولی در پشت صحنه سالانه 100 میلیارد دلار برای حضور و مداخلات ارتش خصوصی در آفریقا هزینه می کنند. باید پرسیم چقدر غارت می کنند که اینگونه سخاوتمندانه 100 میلیارد آن را (که معادل تقریباً چهار برابر بودجه سالانه کشوری مانند سوریه پیش از سال 2011 است) برای ارتش خصوصی اختصاص می دهند؟ ولی همیشه برای منافع یک مشت سرمایه دار.

نمی دانم، امروز راه حلی که لنین در آخرین سطور مقاله اش مطرح کرده تا چه اندازه کارساز خواهد بود؟

ولی واقعیت این است که بشریت در همه جا باید زندگی کند و علیه عناصری که این زندگی را تهدید می کند طبیعتاً واکنش نشان می دهد: بر اساس شناخت و فرهنگ و امکاناتی که در اختیار دارد و امکاناتی که ضرورتاً باید متناسب با تهدیدات برای بقای خود تدارک ببیند. امروز بشریت دشمن مشترکی دارد که نامش امپریالیسم و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، جامعه طبقاتی و حاکمیت الیگارشسی بوده که گویا بر اساس «گزینش طبیعی» به یگانه مالک زندگی ارتقاء یافته است.

امروز مرزبندی بین مناطق تولید صنعتی سرمایه داری رشد یافته و مناطق دیگر که در واقع فقط در جایگاه ذخیره مواد اولیه برای اولی ها و در بهترین حالت مصرف کننده تولیدات صنعتی کشورهای توسعه یافته مطرح هستند خیلی مشخص تر شده است. به همین علت، برای مثال تولید انرژی هسته ای در ایران در این نظم دوقطبی از سوی «جامعه بین الملل» که در واقع سه چهارم کشور بیشتر نیستند اختلال تلقی می شود، «امنیت و صلح جهانی» را بخطر می اندازد، در حالی که ایران دست کم از دیدگاه فنی یک کشور وابسته بوده و رژیم دین سالار که در برخی تحلیل ها آن را «اسلام سیاسی» نیز نامیده اند با سابقه ضد کمونیستی و خدمات اسلامی به امپریالیستها برای نفوذ در

مناطق هدف گیری شده... کاملاً با بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و رژیم سرمایه دار جهانی سازگار است و الیگارش حاکم نیز منافع خودش را در همین وابستگی جستجو می کند. تشکلات کارگری سرکوب می شوند، کارگران برای اعتراض و احقاق حقوق پرداخت نشده شلاق می خورند، حزب کمونیست ممنوع است، طبقه لاکچری اسلام پناه بستنی های مخلوط با پودر طلا (طلای واقعی فلز گرانبها) می خورند که قیمت یک بشقاب بستنی با پودر فلز طلای 18 عیار معادل حقوق ماهیانه 4 تا 8 آموزگار است، و علاوه بر این رژیم دین سالار سرمایه دار و لاکچری پسند با تزریق آخوند و شبه شناخت در ساختارهای کشور جلوگیری از توسعه و پیشرفت کشور را به بهای فقر و عقب ماندگی عمومی و به کام فرادستی امپریالیستها تضمین کرده و با این حساب امپریالیستهای غربی نباید نگران باشند، ولی گویا که ظرفیت ایران برای پیشرفت احتمالی هست که احتمالاً می تواند برای « مأموریت های تمدن ساز » یعنی در واقع تخریب و تصرف و کشتار جمعی و غارت منابع جهان دوم در دسر ساز باشد. به همین علت فراسوی موضوع «هسته ای» آنچه در ایران موجب نگرانی اصلی غرب امپریالیستی می باشد رشد نیروهای مولد ایران است که به هر قیمتی باید جلوی آن را بگیرند.

مدافعان حقوق بشر به هیچ وسیله ای نمی توانند تبعات فشارهای اقتصادی و به همین نسبت جراحات روانی و روان تنی ناشی از تهدید جنگ علیه مردم ایران را محاسبه کنند. خصوصاً وقتی که مردم را برای واکنش دفاعی از زندگی شان مانند بوکسورهای چینی در سال 1900 بربر یا تروریست می نامند. رسانه های غربی، حتا صادق ترینشان، واکنش عراقی ها نسبت به اشغالگران آمریکائی را عمل تروریستی تلقی می کنند و آنان را تروریست می نامند و در ذهنیت این رسانه ها و متعاقباً افکار عمومی به دلیل همین تحلیل انحرافی تخریب عراق و کشتار مردم این کشور (...) و سپس اشغال آن با نیروهای «حافظ صلح و تمدن» پس از جنایات جنگی که فقط یک فقره از آن مرگ نیم میلیون کودک عراقی در دوران محاصره بود (در حالی که از دیدگاه قوانین بین المللی تحریم نمی تواند شامل دارو و مواد غذایی باشد) امر خیلی عادی و قانونی است. اشغال افغانستان خیلی عادی ست، بلائی که سر لیبی آوردند خیلی عادی و قانونی ست و همه این جنایات را در بازی زبانی آتلانتیست و ناتوچی مداخله «جامعه بین المللی» برای « حفظ نظم، امنیت و صلح جهانی» می نامند. همانگونه که کشتار مردم را در مناطق جهان دوم یا جنوبی «خسارت جانبی» می نامند. امروز بنظر می رسد که مردم خاورمیانه با محوریت ایران اتحادیه هائی را تشکیل داده اند ولی متأسفانه پاشنه آشیل اینجاست که دستگاه دین اسلام خودش را به جای همه مشکلات به پشتیبانی «حکم ارتداد» نشانده است و در نبود و از همه بدتر تخریب دائمی آلترناتیوهای معتبر بیم آن می رود که تلاشهای مردمی برای دفاع در مقابل تهاجمات امپریالیستی به نتیجه نرسد.

خلاصه ترین و کاملترین شعارها را کمونیستها بودند که سر زبانها انداختند :

نظام سرمایه دار دشمن نوع بشر، درود بر بزرگوار متحد کارگر.
کارگران جهان متحد شوید!

حمید محوی

گاهنامه هنر و مبارزه/پاریس / 12 ژوئیه 2019